

فرهنگ سیاسی شیعه و مناسبات آن با فرهنگ ایرانی و غربی

عصمت کیخا*

چکیده

فرهنگ سیاسی شیعه فرهنگی است امامت محور و در نتیجه، مخالف الگوهای فرهنگی استبدادی و استعماری، در فرهنگ سیاسی شیعه، قدرت توسط عوامل و عناصر نظارت درونی و بیرونی کنترل می‌شود. در مقاله حاضر، بر این امر استدلال شده است که حضور فرهنگ سیاسی سلطنتی، که میراث ایران پیش از اسلام است، و نیز ورود فرهنگ اومانیستی غرب به ایران معاصر، که خاصیتی سکولار دارد، از عوامل اساسی چالش با آموزه‌های فرهنگ سیاسی شیعه از جمله قانونمداری و کنترل قدرت در ایران معاصر، بخصوص عصر پهلوی، بوده است. بر این اساس، انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن محصول فرهنگ سیاسی شیعه و سرآغاز عصر نهادینه‌شدن قانون و نظم عادلانه در ایران بود که بر فرهنگ سیاسی استبدادی و استعماری خط بطلان کشید و همچنان در تلاش است تا آموزه‌های سیاسی شیعه تمامیت آن را تحقق بخشد.

مقدمه

«قدرت» و «قانون» دو واژه‌ای هستند که در عرصه سیاست نقش محوری دارند. با نگاهی به تاریخ زندگی انسان، مشاهده می‌کنیم که تحقق آرمان‌ها و آرزوهایی که انسان دارد در گرو «نظم» و «امنیت» است و برقراری نظم و امنیت در گرو قدرت و حکومت.

*. دانش آموخته حوزه علمیه و کارشناسی ارشد علوم سیاسی.

حکومت‌ها طبق تعریف، وظیفه دارند نظم، امنیت و رفاه را برای جامعه تأمین کنند تا انسان بهتر زندگی کند. خروج از مرحله «زیستن» و ورود به عرصه «به زیستن» در گرو حکومت است. با تحقق قدرت، مسئله حقوق و تکالیف متقابل مردم و دولت مطرح می‌شود. حق و تکلیف در فرایند تعاملات اجتماعی افراد و گروه‌ها و در جامعه، بر اساس سازوکارهای پاداش و تنبیه، که مبتنی بر قانون و اخلاق می‌باشند، تعیین گردیدند و با مرور زمان شکل و الگو گرفتند؛ اخلاق، ضامن درونی و قانون، ضامن برونی رعایت حقوق و تکالیف انسان در رابطه وی با خدا، خود، جامعه و طبیعت بوده‌اند.

ایران کشوری است که تا پیش از انقلاب مشروطه (سال ۱۲۸۵) جامعه‌ای فراقانون بود. بنابراین، ساختار قدرت به گونه‌ای بود که در آن حاکمان و سلاطین کم و بیش بر سرنوشت مردم مسلط بودند، چه در حیطه عمومی و چه در حیطه خصوصی؛ چرا که فرهنگ سیاسی به گونه‌ی تبعی شکل گرفته بود. به برخی از عوامل و دلایل تکوین فرهنگ سیاسی تبعی و بسته در ادامه اشاره خواهد شد. تنها فضای موجود که دغدغه حقوق مردم را داشت، دین بود. اما علمای دین نیز تا این زمان نتوانسته بودند قوانین شرعی را در عرصه حکومت و سیاست نهادینه کنند. بیشتر اهتمام علما در عرصه اجتماعی و روابط روزمره، زندگی خصوصی مردم بود که به راهنمایی حوزه‌ها می‌پرداختند.

طرح مسئله «قانون» در غرب و ضرورت محدود ساختن قدرت با قانون موجب طرح نسبتاً گسترده مسئله در جامعه ایران شد، هر چند مطرح‌کنندگان در طیف‌های فکری متفاوتی قرار داشتند؛ برخی از پایگاه دینی و برخی از پایگاه غیردینی. نهضت عدالت‌خانه و انقلاب مشروطه رویدادی بود که این دغدغه را عیان ساخت. با انقلاب مشروطه و نوشته شدن قانون اساسی و تأسیس مجلس به صورت عینی، ایران به سوی قانونی شدن حرکت کرد.

اما تاریخ ایران نشان می‌دهد که حتی پس از این مقطع نیز بجز دوره‌هایی کوتاه و استثنایی، قانون و نهادهای حافظ آن نمایشی و صوری بودند و نه تأثیرگذار و کارآمد. بنابراین، در مقاطع بعدی شاهد حکومت استبدادی پهلوی هستیم، به گونه‌ای که حتی

در مراحل ساختار قدرت، تمایل به حذف قانون و نهادهای مردمی داشته است. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی حرکتی بود در جهت نفی استبداد و استعمار و نهادینه کردن قانون و نهادهای حافظ منافع و حقوق مردم بر اساس آموزه‌های اسلامی. در عین حال، به نظر می‌رسد عناصر اساسی موجود در فرهنگ سیاسی اسلام، که بر التزام قدرت به قانون تأکید دارند، در فرهنگ سیاسی ایرانیان به طور کامل مستقر نشده‌اند. با توجه به آنچه ذکر شد، پرسشی که مقاله حاضر در صدد پاسخ به آن است، چنین است:

چرا در ایران معاصر، علی‌رغم تلاش‌هایی که برای نهادینه کردن رفتارهای قدرت سیاسی بر اساس قانون صورت گرفته، قدرت سیاسی از چارچوب‌های قانونی‌گریزان بوده و بین قدرت و قانون از قاجاریه تا انقلاب اسلامی چالش وجود داشته است؟

فرضیه‌ای که در این پژوهش مورد آزمون قرار خواهد گرفت عبارت است از اینکه فرهنگ سیاسی خاصی که در ایران حاکم بوده، موجب شده تا ساختار قدرت سیاسی به گونه‌ای شکل بگیرد که کارگزاران حکومتی از عمل در چارچوب قانون سرباز زنند. پیامد این امر نهادینه‌نشدن قانون در جامعه و تداوم چالش قدرت و قانون بوده است.

عناصر فرهنگ سیاسی ایران

فرهنگ سیاسی از منظرهای گوناگون تعریف شده است. به نظر می‌رسد از منظری که برای بحث حاضر مفید باشد، می‌توانیم بگوییم: فرهنگ سیاسی یک جامعه عبارت است از: مجموعه باورها، گرایش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی که در طول زمان شکل گرفته و تحت تأثیر وقایع و تجربیات تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در قالب آن‌ها، نهادها، رفتارها، ساختارها و کنش‌های سیاسی برای نیل به هدف‌های جامعه شکل می‌گیرند.^(۱)

کارکرد فرهنگ سیاسی را در دو مقوله باید بررسی کرد: اول اینکه فرهنگ سیاسی،

مشروعیت‌دهنده نظام سیاسی، حاکمان، قوانین، فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری می‌باشد؛ و دوم اینکه در مشارکت مردم تأثیرگذار است. از این‌روست که گفته می‌شود: باورهای سیاسی جامعه تعیین‌بخش نظام سیاسی‌اند، و یا گفته می‌شود: نظام سیاسی مانند درختی ریشه در آداب و سنن و رسوم و هنجارهای جامعه دارد. این باورها هستند که کنش‌های اجتماعی و سیاسی خاصی را شکل می‌دهند و تعامل این کنش‌های نشأت گرفته از باورها و پندارها، موجب بروز نقش‌های اجتماعی برای انسان می‌شود و این نقش‌ها در طول زمان استمرار یافته و به خلق الگوهای جمعی و مستمر انجامیده، در نهایت، نهادهای اجتماعی از آن‌ها متولد می‌شوند.^(۲)

بیشتر جامعه‌شناسان و علمای علم سیاست معتقدند: رفتار سیاسی شهروندان و نخبگان و دولت‌مردان عمدتاً دارای خاستگاه فرهنگی است^(۳) و عامل فرهنگ زمینه‌ساز دگرگونی سیاسی و سایر بخش‌های جامعه است. از این‌رو، دستیابی به قدرت سیاسی ممکن نیست، مگر با در اختیار گرفتن قدرت فرهنگی.^(۴) بنابراین، برای شناخت ساختار سیاسی جامعه و چالش‌های موجود در آن، باید به شناخت فرهنگ سیاسی آن جامعه پرداخت؛ چرا که فرهنگ سیاسی دربردارنده باورها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی است که تحت تأثیر آن‌ها رفتارها و ساختارهای سیاسی شکل می‌گیرند. بنابراین، می‌توان با شناخت فرهنگ سیاسی جامعه‌ای مثل ایران، مسائل و پدیده‌هایی را که مانع نهادینه‌شدن قانون و تعامل مناسب قدرت و قانون در ایران بوده‌اند، شناخت.

فرهنگ سیاسی هر جامعه محصول تاریخ گذشته آن جامعه است. برای شناخت عناصر شکل‌دهنده فرهنگ سیاسی ایران در دوره معاصر، باید به شناخت ویژگی‌های فرهنگی ایران در سه دوره زمانی پرداخت:

۱. دوره قبل از ظهور اسلام؛
۲. دوره پس از رواج اسلام در ایران؛
۳. دوره جدید و رواج اندیشه‌های غربی در ایران.

بنابراین، فرهنگ سیاسی امروز ایران وامدار سه فرهنگ ملی ایرانی، اسلامی و غربی است.

در فرهنگ ملی ایرانی، اندیشه ایران‌شهری در کانون آن قرار داشت و «شخص شاه» خدای بر روی زمین و سبب‌ساز وحدت در عین کثرت اقوام بود.^(۵) در ایران باستان، شاهد ظهور قدرت فراگیر هستیم که شاه تجسم آن بود.^(۶) بنابراین، خدا، شاه و سرزمین دارای قدرت برتر بودند و پادشاه در اندیشه سیاسی ایران‌شهری بیش از آنکه سامان‌بخش باشد، عین «سامان» بود. البته در اندیشه ایران‌شهری، از همان آغاز، «سامان» با «سامان‌بخش» یکی شمرده می‌شد و این عدم تمایز راه خودکامگی شاهان در دوره‌های بعدی، بخصوص دوره‌های اسلامی را هموار کرد و مانع از ایجاد «دولت» گردید.^(۷)

از دیگر عناصر فرهنگ ایران باستان، قوام هویت ایرانی بود؛ چراکه در قلمرو سیاسی ایران باستان، فرهنگ اساس سیاست بود و نه عکس آن، و پیوستگی‌های درون‌قومی و میان‌قومی بر شالوده فرهنگ استوار بودند و اندیشه ایران‌شهری بر پایه تنوع فرهنگ‌های همه اقوام این سرزمین تکوین یافته بود. از این‌رو، این اندیشه موجب قوام هویت ایرانی شد.^(۸)

دومین الگوی فرهنگی، که شکل‌دهنده بخشی از فرهنگ سیاسی امروز ایرانیان می‌باشد، فرهنگ اسلامی، به ویژه اسلام شیعی، است. پس از ورود اسلام به ایران، آداب و رسوم، هنر، معماری، خانواده، تعلیم و تربیت، تفریح و سرگرمی، عزاداری، کتاب و مدرسه و ... ماهیت اسلامی به خود گرفتند، هرچند در دوره اسلامی بین نظام حقوق شرعی، که تنها نظام حقوقی مشروع در جامعه اسلامی است، و حقوق سلطنت تعارض ایجاد شد. علت وقوع چنین تعارضی این بود که در قلمرو نظر، جامعه اسلامی می‌بایست به وسیله قانون شرع اداره می‌شد، اما در عمل، جامعه‌ای در بیرون نظام سلطنت و در استقلال از آن ایجاد نگردید. این امر موجب شد بین ملت و حکومت شکاف ایجاد شود. بدین‌رو، در تاریخ ایران، شاهد عدم تثبیت نهادهای سیاسی

هستیم و هر نهادی در نطفه خفه می‌گردید و به مرور، شکاف بین حکومت و ملت بیشتر می‌شد. چنین امری موجب گردید تا صورت دولت از ماده «ملت» و «مصالح ملی» ایرانیان تهی باشد.^(۹)

به طور کلی، می‌توان شاخصه‌های فرهنگ سیاسی شیعه را به عنوان بخش فراگیر فرهنگ سیاسی ایران، در خدامحوری، عدالت‌خواهی، شایسته‌سالاری، مسئولیت فردی و اجتماعی، تقواگرایی، پاس‌داری از کرامت انسان، ظلم‌ستیزی، خلافت الهی، امر به معروف و نهی از منکر، شورا و مشورت، نفس سلطه، امامت و ولایت فقیه، و اجتهاد و مرجعیت یافت،^(۱۰) به گونه‌ای که فرهنگ شهادت، که یکی از عناصر بارز و مهم فرهنگ سیاسی ایران است، برگرفته از فرهنگ اسلامی شیعی می‌باشد.

با توجه به آنچه ذکر شد، آشکار می‌شود که شاخصه‌هایی همچون امامت، ولایت فقیه، ظلم‌ستیزی و عدالت در اندیشه اسلام شیعی باید در رأس جامعه، در زمان غیبت امام معصوم قرار داشته باشند. طبق الگوی امامت در نظر متکلمان شیعه، الگوی پادشاهی فاقد مشروعیت است، اما با توجه به شرایط زمانی، علمای شیعه عمل به قدر مقدور را مدنظر قرار دادند. به طور کلی، در اندیشه علمای شیعی، بین قدرت و تکلیف معادله‌ای وجود دارد که یکی از شرایط تکلیف، قدرت است. علمای اصولی و مجتهدان برجسته در هر فرصتی که برایشان ایجاد می‌شد، دست به اقدامات حکومتی می‌زدند؛ در دوره قاجار، می‌توان به فعالیت میرزا مسیح مجتهد در تهران در مسئله گریبایدوف، سید محمدباقر شفتی در اصفهان، کنی در تهران، میرزای شیرازی در جریان تنباکو و در نهایت، فعالیت علما در نهضت مشروطه اشاره کرد.^(۱۱)

به هر تقدیر، در فرهنگ شیعی، حکومت سلطنتی مشروعیتی ندارد و اگر ظهور یافت، به علت عدم توانایی علما برای تشکیل حکومت اسلامی بوده است؛ چیزی که با فراهم شدن مقدمات آن در دوره جدید، با تأسیس نظام جمهوری اسلامی و از طریق انقلاب تحقق پیدا کرد.

سومین الگوی فرهنگی ایرانیان، فرهنگ غربی است که فرهنگ سیاسی نخبگان را

در عصر قاجار و پهلوی تشکیل می‌داد و در واقع، از طریق خودآگاهی نسبی گروهی از ایرانیان از اواسط دوره ناصری، که ارتباط بعضی خواص با فرهنگ و آداب حکومتی غرب افزایش یافت، موجب گردید اندیشه‌هایی همانند «قانون خواهی»، «آزادی طلبی»، «حکومت قانون» و «تقلید از غرب» به تدریج وارد فرهنگ سیاسی ایرانیان شود و به تدریج، تحرک‌های سیاسی و فرهنگی با اقدامات کسانی همچون آقاخان کرمانی، فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، طالبوف و اقدامات سیاست‌مدارانی همچون امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار راه را برای تحوّل فرهنگ سیاسی ایران هموار کرد و روشن‌فکرانی همچون تقی‌زاده، مشیرالدوله و دیگران فکر دموکراسی و مشروطه خواهی را اشاعه دادند.^(۱۲) بنابراین، فرهنگ سیاسی ایران دارای سه لایه است: ۱. فرهنگ ایران باستان؛ ۲. فرهنگ اسلامی شیعی؛ ۳. فرهنگ غربی.^(۱۳)

تأثیر فرهنگ سیاسی ایران بر قانون‌گرایی در ایران

پیش از آشنایی ایرانیان با دستاوردهای فرهنگ غرب؛ مانند قانون و آزادی، فرهنگ سیاسی ایران دربردارنده عناصر اسلامی و ملی بود؛ عناصری مبتنی بر چهار نظریه داشت:

۱. نظریه شاهی ایرانی؛
۲. نظریه سیاسی شیعه؛
۳. شیوه خاص استبداد قاجار؛
۴. پدرسالاری قبیله‌ای.^(۱۴)

بنابراین، فرهنگ سیاسی ایران فرهنگی سلطنتی - مذهبی بود که بر اقتدار و اطاعت مطلق، پدرسالاری سیاسی، قداست دولت و رابطه مستمر آن با خدا و رابطه بین حکام و علمای دین تأکید می‌کرد و ساختار قدرت نیز عمودی، یک‌جانبه، غیرمشارکتی و غیررقابتی بود. بنابراین، در جامعه، فضای ساختاری اطاعت‌پذیری، فرصت‌طلبی، اقتدارگرایی، انفعال سیاسی، اعتراض خاموش، ترس گسترده و بدبینی و بی‌اعتمادی

سیاسی را ایجاد کرده بود. در این فرهنگ سیاسی، شاه یک فرد مقدّس و منشأ خیرات تعریف می‌شد و لطف و قهر او اساس سیاست بود و مراکز قدرت به صورت پراکنده و چندگانه بودند و شاه با ایجاد رقابت بین این مراکز، قدرت خود را حفظ می‌کرد. (۱۵)

در این فرهنگ، قدرت پدیده‌ای رازآلود تلقی می‌شد که خارج از اراده مردم شکل می‌گیرد و جامعه نقشی در شکل‌گیری آن ندارد و فردی که قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد دارای فره ایزدی و از گونه‌ای قداست الهی برخوردار بود و سایه خدا بر زمین محسوب می‌گردید؛ تصمیمات و فرمان‌های او غیرقابل چون و چرا و لازم‌الاطاعه بودند و هیچ کس را توان ابراز مخالفت با آن نبود و مردم، اتباع حاکم تلقی می‌شدند و بر مبنای فرهنگ تابعیت و آمریت، هیچ‌گونه حقی برای رقابت و مشارکت در قدرت نداشتند. (۱۶)

سنت «تکروی» و «فردگرایی منفی» از دیگر ویژگی‌های این فرهنگ سیاسی و «کج‌اندیشی» و «نبود تساهل سیاسی» موجب شده بودند تا هیچ فکر جدیدی فرصت بروز پیدا نکند و هیچ اندیشه‌ای مخالف عرف متداول جرئت تظاهر ننماید. در چنین شرایطی، عناصر خارجی به قصد تأمین منافع خود، وارد ایران شدند. این ورود دارای چهره‌ها و انگیزه‌های متفاوتی بود؛ گاه در چهره حمله نظامی و گاه به صورت‌های اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی.

با توجه به ویژگی‌های ذکر شده برای فرهنگ سیاسی ایران تا پیش از انقلاب مشروطه، قدرت سیاسی تابع هیچ هنجار، عرف و قراردادی نبود و اساساً نه قانون و نه سیاست به مفهوم جدید آن در فرهنگ سیاسی وجود نداشت. به عبارت دیگر، قانون همان اوامری بود که حاکم به‌طور مستقیم صادر می‌کرد. ساختار سیاسی که از چنین فرهنگی نشأت می‌گرفت، دربردارنده خشونت، توطئه و تزویر بود. در چنین ساختاری، منافع فردی و شخصی شاه بر مصالح عمومی جامعه اولویت داشتند. (۱۷) قوانین دینی تا آنجا مدنظر بودند که سلاطین آن‌ها را مزاحم خود نمی‌دیدند و همین مسئله بود که موجبات واگرایی میان علما و سلاطین را هموار می‌کرد.

شاه، مرکز ثقل بود و کلیه اختیارات و مسئولیت‌ها متوجه او بودند. مردم رعیت شاه

بودند و او، ارباب مردم. سخنان شاه قانون بودند. شاه ملاک قضاوت درباره خوبی ها و بدی ها بود.

با توجه به ویژگی های فرهنگ سیاسی ایران، متوجه می شویم که در این فرهنگ سیاسی، عقلانیت مجال بروز نیافت؛ چرا که کار جمعی موضوعیت نمی یافت، ارادت به جای مهارت حاکم بود و افراد به واسطه چاکری و ارادت در سمت ها جای می گرفتند، نه به واسطه توانایی، تخصص و اهلیت. استدلال، اظهار نظر و نقد و گفت و گو وجود نداشتند و فرهنگ موجود مسند محور بود، نه استدلال محور. (۱۸)

با وجود این فرهنگ سیاسی، فقط یک نوع ساختار سیاسی می توانست شکل بگیرد و آن ساختار سیاسی «پاتریمونالیستی» بود، و از آنجا که مجرای جامعه پذیری خانواده و مذهب بود، فرهنگ پاتریمونالیستی مدام توسط آن ها باز تولید می شد و حتی در برهه هایی پس از مشروطه، برخی از ابعاد پاتریمونالیستی باز تولید شده اند. همان گونه که بیان شد، فرهنگ سیاسی یک جامعه محصول دوره های تاریخی آن است و در طول زمان و مواجهه با اندیشه های جدید دچار تحوّل می شود و به مبادله فرهنگی می پردازد. فرهنگ سیاسی در عصر قاجاریه تحت تأثیر فرهنگ غرب و جنبش بیداری اسلامی قرار گرفت و اندیشه قانون خواهی توسط گروهی از ایرانیان به ایران آورده شد. این مبادله فرهنگی ابتدا از طریق روزنامه ها، مسافران، سیاحان، بازرگانان و محصلان اعزامی به فرنگ صورت گرفت و به تدریج، راه برای تحوّل فرهنگی در ایران گشوده شد. از سوی دیگر، تشدید فشار حکومت های استبدادی ایران بر مردم موجب گردید نارضایتی مردم گسترده تر شود و کم کم مردم خواهان تأسیس عدالت خانه شدند و چون بخش بزرگی از فرهنگ سیاسی مردم را مذهب تشکیل می داد، مردم به سراغ علما رفتند و نهضت عدالت خواهی برپا گردید و به تدریج، تبدیل به نهضت مشروطه شد. این نهضت دلیل عقب ماندگی، ظلم و انحطاط جامعه ایران را استبداد و عدم آزادی می دانست و از این رو، خواهان محدود شدن و مشروط شدن اختیارات شاه به قانون اساسی و یا مجلس گردید. در جریان مشروطه، دو دسته فکر با هم ائتلاف کردند: ۱. فرهنگ سیاسی شیعی؛ ۲.

فرهنگ سیاسی روشن‌فکران، و با این ائتلاف، سرانجام نهضت مشروطه‌خواهی در سال ۱۲۸۵ پیروز شد. (۱۹)

بدین‌سان، صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین‌شاه، فضای مناسبی برای تغییر و تحوّل در فرهنگ سیاسی ایران فراهم کرد و فکر آزادی و رشد و پیشرفت و قانون‌مداری بین مردم و بعضی اқشار تعمیم یافت. اما با مرگ شاه، فرزند ارشد او، محمد علی شاه، به سلطنت رسید و چون تفکرات آزادی‌خواهی و قانون‌مداری نهادینه و درونی نشده بودند و در واقع، مشروطیت وضعیت سیاسی و اقتصادی عده‌ای را تضعیف نمود، مخالفت با آن شروع شد و در نهایت، به دستور محمد علی شاه، مجلس به توپ بسته شد و استبداد صغیر بر ایران حاکم گردید و در این مقطع، شکست مشروطه ناشی از عدم نهادینه‌سازی و تربیت عمومی جامعه ایران بود. البته نقش عوامل بیگانه نیز حایز اهمیت است؛ چرا که برای ایجاد عقلانیت در یک فرهنگ سیاسی، به ساختارسازی جدیدی در کشور نیاز است و این ساختارسازی نیازمند آرامش سیاسی است و این شرط اساسی در جامعه ایران وجود نداشت. (۲۰)

از سوی دیگر، کشورهای استعمارگر برای بقای خود در ایران، نیازمند وجود حاکمی مستبد در ایران بودند. بنابراین، از حکام مستبد حمایت می‌کردند؛ چنان که نقش روسیه در حمایت از محمد علی شاه بارز است. حتی پس از تبعید محمد علی شاه باز هم مشروطه‌خواهان نتوانستند به اهداف مشروطه دست یابند. این امر از یک سو، ناشی از حمایت نیروهای بیگانه از حکام مستبد منورالفکر، و از سوی دیگر، وجود روحیه تک‌روی و فردگرایی در فرهنگ سیاسی ایران بود؛ چنان که شاهد فقدان وحدت کلمه بر سر هدف نهایی نهضت بین نیروهای مشروطه‌خواه هستیم، به طوری که نیروهای دینی خواهان مشروطه دینی و اسلامی بودند، در حالی که روشن‌فکرانی همچون تقی‌زاده خواستار مشروطه از نوع غربی بودند و این اختلاف و نزاع بین مشروطه‌خواهان و نفوذ بیگانگان موجب شد تا ایران دوباره شاهد استبداد و خودکامگی باشد، البته استبداد به شیوه جدید به گونه‌ای که این بار حتی رئیس حکومت توسط نیروی بیگانه تعیین شد و

رضا شاه با حمایت انگلستان در رأس حکومت قرار گرفت و با حمایت انگلستان به سرکوب اعتراض‌ها و جنبش‌های مردمی پرداخت و با فرهنگ اسلامی مبارزه کرد و نهاد مذهب و در رأس آن، مرجعیت به نحو خشونت‌آمیزی مورد حمله واقع شد. در دوره پهلوی اول، به نهادهای جدید نیز به طریق اولی اجازه فعالیت داده نمی‌شد و هیچ حزب یا روزنامه مردمی مستقلی مجوز فعالیت نداشت، بلکه حتی مجلس نیز از وجهه ملی و مردمی خود خارج شده بود و تنها وظیفه مجلس در این دوره، تصویب و تأیید همه آن چیزی بود که شاه می‌خواست و هیچ‌گونه ابراز مخالفت و حق اظهار نظری خارج از این چارچوب وجود نداشت.^(۲۱)

در دوره رضا شاه، حتی برخی روشن‌فکران در کنار رضا شاه قرار گرفتند و یک ساختار قدرت فوق‌العاده بسته‌ای ایجاد شد، به گونه‌ای که کسی جرئت کوچک‌ترین حرکتی نداشت و حرکت علمایی همچون شهید مدرس، آقا نجفی و آیه‌الله بافقی با خشونت تمام سرکوب شد. بنابراین، فرهنگ سیاسی این مقطع نیز فاقد عنصر عقلانیت بود که در شخصیت فرهنگی و سیاسی نخبگان سیاسی حاکم و تشکیلات دولتی باقی ماند و هرگز نتوانست ویژگی‌های یک فرهنگ سیاسی توسعه یافته را کسب کند. به طور کلی، می‌توان گفت: فرهنگ سیاسی دوره پهلوی اول نه تنها به لحاظ محتوایی تفاوت چندانی با فرهنگ سیاسی قاجاریه نداشت، بلکه بسته‌تر از آن هم عمل می‌کرد؛ زیرا امکانات و ابزارهایی نوین در اختیار حکومت قرار گرفته بودند و حکومت از آن‌ها در جهت نفوذ بیشتر بر مردم و ترویج فرهنگ سیاسی بسته و تبعی استفاده می‌کرد؛ از قبیل ارتش نوین، پلیس، نظام تعلیم و تربیت جدید، بوروکراسی جدید و در کل، آنچه با عنوان دولت‌سازی و ملت‌سازی در این دوره از آن یاد می‌شد.

در این دوره، حتی مقامات حکومتی اختیار تعریف شده نداشتند، تمام امور باید به عرض ملوکانه می‌رسید و به آنچه فرمانش می‌رفت، عمل می‌شد، شاه به برخی اعضای دولت گفته بود: «اوامر خصوصی مرا هم قانون بدانید.»^(۲۲) سیاست داخلی ایران راضی نگه داشتن شخص پادشاه بود. علما و نخبگان مستقل نمی‌توانستند روش و مرام و

دیدگاه‌های خود را مطرح کنند؛ چرا که مبنای فرهنگی حوزه سیاست «اطاعت محض» بود. بنابراین، استبداد دوباره احیا گردید و قدرت مطلقه با خودکامگی ترکیب شد که ناشی از دو عنصر فرهنگ سیاسی ایران یعنی نظریه شاهی ایرانی و پاتریمونالیسم سنتی بود که در رضا شاه تجلی یافت. (۲۳)

به طور کلی، در دوره پهلوی، فرهنگ سیاسی استبدادی در قالبی نو ادامه یافت؛ چرا که تحوّل در فرهنگ سیاسی نیازمند ایجاد ساختار منطقی و عقلایی است، به گونه‌ای که قواعد انجام کارها و پیشرفت جامعه از حالت فردی به حالت جمعی و نهادی تبدیل شود و در کارهای جمعی نیز منطقی و استدلال حاکم گردد، نقش فرد تقلیل یابد و نقش عقل جمعی و اجماع نظر افزایش یابد. بنابراین، باید یک ساختار فرهنگی مکتوب ایجاد شود تا اصولی بین افراد نهادینه کند و ارتباط آن‌ها را از غریزه، تعصب و احساس به سطحی بالاتر ارتقا دهد؛ چرا که انسان‌ها در نظام کنش و واکنش خود به شدت تحت تأثیر ساختاری هستند که به آن عادت کرده‌اند. بدین‌سان، ایده ساختار می‌تواند مانع زیاده‌روی‌ها و خودخواهی‌ها شود. اما ایجاد نشدن ساختار فرهنگی موجب گردید تا فرهنگ سیاسی استبدادی همچنان تداوم یابد. این مسئله نشانگر آن است که صرف طرح اندیشه‌های قانون‌گرایانه، جامعه را به سوی عقلانیت نمی‌برد. (۲۴)

عدم اهتمام به نهادینه‌سازی و ارتقای سطح عقلانیت در تفکر اجتماعی و فرهنگی موجب شد تا استبداد در دوره پهلوی دوم نیز تداوم یابد، به گونه‌ای که در این دوره تاریخی نیز به واسطه فقدان ساختارهای سالم و قانونی و عدم توانایی نظام سیاسی در تربیت عقلایی سیاست‌مداران و دولت‌مردان، فرهنگ سیاسی به استبداد شاهنشاهی انجامید و در یک قالب و شرایط تاریخی دیگر، همان رفتار استبدادی تکرار شد. استدلال‌گریزی، سلسله مراتب مبتنی بر خویشاوندی، عدم تحمل دیدگاه‌های متفاوت، نقدگریزی، روحیه سلطه و نگرانی از امنیت محیطی، بی‌اعتمادی، ضعف و پیچیدگی اقتصادی، و عقیده به حفظ وضع موجود ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در این دوره بودند. (۲۵)

جمع‌بندی

در یک نگاه کلی به دو دوره پهلوی اول و دوم، درمی‌یابیم که عدم رواج قانون‌گرایی در ایران و ایجاد نشدن چارچوب‌های قانونی و عدم تعامل عقلانی و خردگرایانه در قانون در ایران برخاسته از عدم تمایل حاکمان سیاسی این دوره در نهادینه کردن قانون و ایجاد نهادهای مدنی در جامعه و عدم تلاش آنان برای وضع قانونی قوی مبتنی بر اصولی برخاسته از عناصر مثبت فرهنگی جامعه ایران است. حاکمان سیاسی با توجه به ذهنیت شکل‌گرفته از فرهنگ سیاسی استبدادی گذشته، بیشتر درصدد حفظ وضع موجود و رسیدن به منافع شخصی و جلب رضایت حامیان خود در عرصه خارجی بودند و برای اینکه از اعتراض اقشار جدید جامعه نیز جلوگیری کنند، دست به وارد کردن نمادهای صوری مدرنیته به ایران زدند؛ از جمله این نمادها، وجود مجلس، تفکیک قوا و قانون اساسی در ایران بود. یکی از دلایل تلقی منفی عامه مردم ایران از قانون به همین دوره برمی‌گردد. از جمله تلقی‌های ایرانیان از قانون این است که قانون برای طبقه حکومت شونده است، نه برای حکومت‌کنندگان و صاحبان قدرت. بنابراین، قانون وسیله سرکوب و سلطه طبقه حاکم است و حکومت‌شوندگان نیز هرگاه فرصت فرار از قانون را بیابند به آن عمل می‌کنند. شاه برای تحقق خواسته‌هایش، هرگاه اراده کرده، قانون اساسی را تغییر داده است، مجلس را تعطیل کرده، رهبران دینی را تبعید، شکنجه و شهید کرده و بیت‌المال را آن‌گونه که خواسته است مصرف کرده، در حالی که به نظر می‌رسد نهادینه شدن قانون و ایجاد چارچوب‌های قانونی برای حرکت مردم و سیاست‌مداران موجب می‌شود تا مردم و قدرت سیاسی حول قانونی معتبر و واحد گرد هم آیند و همدلی و همیاری بین حاکمان سیاسی و شهروندان ایجاد شود و اقتدار و شوکت جهانی را برای ایرانی که مدعی ایجاد حکومت جهانی است، به ارمغان آورد.

این همان ایده‌ای بود که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام درصدد تحقق آن بود. شعار اساسی انقلاب اسلامی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود. «استقلال» اشاره داشت به نفی استعمار و اتکا به بیگانه؛ آزادی اشاره داشت به نفی استبداد، و

بی قانونی و بدقانونی و قانون‌گریزی حاکمان؛ و «جمهوری اسلامی» مدلی تلقی می‌شد که می‌تواند در پناه قانون مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و از رهگذر تأمین منافع ملی، استقلال و آزادی را به ارمغان آورد. اما باید توجه کرد که تحقق این خواسته‌ها در گرو عزم عمومی دولت و جامعه است. پالایش فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی جامعه ایران از عناصر قانون‌گریز و نیز از عناصری که موجب بدبینی و بی‌اعتمادی به قدرت سیاسی می‌شود و متقابلاً اجتناب حکومت از بی‌توجهی به رضایت توده مردم از اهم مواردی است که می‌تواند به نهادینه‌شدن تعامل خردمندانه میان قدرت و قانون در کشور کمک کند. گام‌های بزرگی در سایه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی برداشته شده، اما گام‌های بزرگی نیز باقی مانده‌اند که باید برداشت. عمل بر مبنای نظم و قانون و محدودکردن قدرت به حدود الهی، از اهم عناصر مورد تأکید دین مبین اسلام هستند که باید پیش از پیش مورد توجه باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سیدعلی‌اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲.
۲. محمد مهدی ماندگار، «فرهنگ‌سازی در نهج‌البلاغه»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۰ (۱۳۷۹)، ص ۸۲. برای مطالعه بیشتر نک: بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توشلی و رضا فاضل، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
۳. سیدعلی‌اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص ۶۵.
۴. آلن دوبنوا، «قدرت فرهنگی»، ترجمه شهروز رستگار نامدار، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۷۴، ش ۹۳، ص ۲۶ - ۲۹.
۵. سیدجواد طباطبائی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۱۱۵.
۶. همان، ص ۱۴۱.
۷. همان، ص ۱۴۸.
۸. همان، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.
۹. همان، ص ۱۵۲.

۱۰. علی اکبری معلم، علل و عوامل فروپاشی رژیم پهلوی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۴۰ - ۴۳.
۱۱. نجف لکزایی، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۹.
۱۲. سیدعلی اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، ص ۹۸.
۱۳. حسین بشیریه، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو، ۱۳۸۰، ص ۲۷.
۱۴. همو، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۶۵.
۱۵. همان، ص ۶۷.
۱۶. همو، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی»، نقد و نظر، ش ۷ - ۸، ص ۷۴ - ۸۵.
۱۷. همایون کاتوزیان، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶۷، ۱۳۷۲، ص ۴.
۱۸. محمود سریع‌القلم، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۳۷-۱۳۸، ص ۸۹-۹۰.
۱۹. نجف لکزایی، پیشین، ج ۲، ص ۹۳.
۲۰. محمود سریع‌القلم، پیشین، ص ۹۷-۹۸.
۲۱. نجف لکزایی، پیشین، ج ۱، ص ۶۰-۶۱.
۲۲. ر.ک: جلال‌الدین مدنی، پیشین، ج ۱.
۲۳. محمود سریع‌القلم، پیشین، ص ۶۱.
۲۴. همان، ص ۵۸.
۲۵. همان، ص ۷۲.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی